

بررسی تفسیری آیات به ظاهر منافی با کرامت انسان

مجید معارف*

اکرم منتظری**

چکیده

آیات قرآن بر کرامت ذاتی انسان تأکیدی ویژه دارند؛ برخی از آنها به صراحت بر این مقصود تأکید نموده و برخی دیگر نیز در فحوای خود پرده از این مقصود عالی برای انسان بر می‌دارد. در همین راستا نبی مکرم اسلام ﷺ نیز خود را مبعوث بر اکمال مکارمی می‌داند که ریشه آنها در نهاد انسان وجود دارد، اما در قرآن آیات دیگری نیز وجود دارد که به ویژگی‌های منفی انسان‌ها اشاره داشته و انسان‌ها را مورد توبیخ قرار داده است. در ابتدا چنین تصور می‌شود که این دسته از آیات، نافی کرامت انسان است؛ البته فهم دلالت‌های این دسته از آیات که در ظاهر رویکردی منفی به انسان‌ها دارند، بدون در نظر گرفتن آیات دسته نخست منجر به درک ناقص و نادرستی از شناخت انسان در قرآن می‌شود. این نوشتار بر آن است تا مقاصد آیاتی که بیانگر این صفات مذموم هستند را به دست آورد و در نهایت به فهم هرچه بهتر دلالت‌های این آیات که همگی در راستای ایجاد شناخت بیشتر و خودسازی کاملتر انسان‌ها نازل شده‌اند، دست یابد.

واژگان کلیدی

آیات انسان‌شناسی، کرامت انسان، آیات منافی کرامت.

maaref@ut.ac.ir

a.montazeri10@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۲۴

*. استاد دانشگاه تهران.

**دانشجوی دکتری دانشکده اصول الدین تهران (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۲۴

طرح مسئله

قرآن کریم برای انسان، کرامت ذاتی قائل است و می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. (اسراء / ۷۰)

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

در این آیه، «کرامت» ناظر به شرافت ذاتی موجود مورد نظر می‌باشد که ویژه او است. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۱۶) و مقصود از تکریم، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد. انسان نیز در میان سایر موجودات عالم خصوصیتی دارد که در دیگران نیست و آن داشتن نعمت عقل است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۲۱۵) یکی از دلایل مهم این کرامت ذاتی برای انسان را می‌توان شأن جانشینی و خلیفه‌اللهی او دانست، همان‌گونه که خدای متعال می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره / ۳۰) به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم».

می‌توان گفت مادام که این خلیفه الهی در جایگاه «قائم مقام و خلیفه» عمل کند در کرامت است؛ بعثت خاتم پیامبران نیز در راستای همین مرتبت بوده (جوادی آملی، ۱۳۶۹: ۳۰) که فرمود: «أَنَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». (مجلسی، ۱۹۸۳: ۶۸ / ۳۸۲)

«کرامت» در لغت به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است (قرشی، ۱۳۳۷: ۶ / ۱۰۳) و اصل ماده «کرم» ضد لثامت و پستی است و کرامت، عزت داشتن و وجود برتری در نفس هر چیزی است. (مصطفوی، ۱۳۷۷: ۱۰ / ۴۶) با بررسی فحوا و سیاق بسیاری از آیات قرآن در می‌یابیم، دیدگاه کرامت‌بخش به انسان، مانند مایه حیاتی است که در لابه‌لای آیات متعدد قرآن جاری و ساری است، به‌عنوان مثال، آیاتی از قرآن که به امور ذیل اشاره دارند، همگی بر کرامت ذاتی او تأکید می‌نمایند:

- آیات بیانگر شأن اختیار در انسان (دهر / ۳)؛

- آیات بیانگر شأن امانتداری او از جانب خدا (احزاب / ۷۲)؛

- آیات بیانگر شأن توان تسخیر موجودات (لقمان / ۲۰)؛

- آیات اشاره کننده به وجود عقل در انسان (۴۹ مورد در قرآن)؛

- آیات ناظر به اهمیت جان، (مائده / ۳۲؛ لقمان / ۶۸) آبرو (نور / ۲۱؛ حجرات / ۱۲ - ۱۱)؛

همزه / ۱ و بقره / ۲۶۴) و مال و دستاوردهای انسانی (هود / ۸۵، مطففین / ۳ - ۱،

شعراء / ۱۷۷، اعراف / ۸۵) که اجازه بی‌حرمتی و ناچیز شمردن آنها را به هیچ فردی در جامعه نمی‌دهند.

- آیات برشمارنده وظایف انبیاء الهی؛ که آنها را ملزم به رعایت اموری نموده تا در فرآیند دعوت، بزرگداشت کرامت انسانی نیز مد نظر قرار گیرد.^۱

- بسیاری از آیات قرآن با دعوت انسان‌ها به خوبی‌های نیک و پرهیز از بدی‌ها، به رساندن انسان به درجات والایی که سزاوار آنها می‌باشند، راهنمایی می‌کنند؛^۲

- همچنین آیاتی نیز به تأثیر مستقیم عمل و عقیده انسان‌ها در سرنوشت‌شان دلالت دارند؛ (نحل / ۹۷؛ فصلت / ۴۶؛ زلزال / ۷ و ۸)

همه موارد فوق نشانگر دیدگاه قرآن در پذیرش اصل کرامت برای تک‌تک انسان‌ها است.

با بررسی آیات قرآن مشاهده می‌شود که در کنار آیاتی که در نص یا سیاق آنها به وجود کرامت در انسان تأکید دارند، آیات دیگری نیز وجود دارد که در مواجهه اولیه و در ظاهرشان، دلالت بر عدم کرامت انسان داشته و ویژگی‌هایی را برای او بر می‌شمرد که وجود آنها دلالت بر نقض کرامتش است. برخی از منتقدان معاصر نیز با اشاره به این آیات، مبادرت به وارد نمودن انتقادهایی به قرآن نموده‌اند. (سها، ۱۳۹۳: ۴۸۲)

سوال مهم این است با وجود آیاتی که دلالت بر کرامت انسان‌ها می‌کنند، آیاتی که به ظاهر، حکایت از عدم کرامت برای انسان دارند چه توجیهی می‌توانند داشته باشد؟ آیا می‌توان گفت بیان قرآن در مورد انسان دارای تعارض است؟ یا اینکه آن آیات، ناظر به مسائلی دیگر است؟ تلاش نوشتار حاضر بر آن است تا به بررسی این دسته از آیات قرآنی بپردازد و به پیام واقعی آنها دست یابد.

آیات به ظاهر منافی با کرامت انسان

برخی از آیات قرآن کریم، به گونه‌ای هستند که در نگاه نخستین و بدون توجه به آیات دیگر، بر «عدم کرامت انسان‌ها» دلالت دارند. در این آیات، صفاتی منفی به انسان‌ها نسبت داده شده که با وجود آنها، مغایرتی آشکار بین آن صفات از یک‌سو و کرامت ذاتی طرح‌شده از نگاه قرآن از سوی دیگر مشاهده می‌شود. جهت دریافت مقصود قرآن از بیان این صفات، در گام نخست لازم است این صفات به دو دسته تقسیم شود:

۱. انبیاء الهی در دعوت انسان‌ها موظف به رعایت اصولی بوده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

یک: رعایت احترام به انسان‌ها و خیرخواهی برای آنها (طه / ۴۴ - ۴۳؛ نازعات ۱۹ - ۱۷؛ شعراء ۱۱۰ - ۱۰۶ و ۱۲۷ - ۱۲۴)

دو: عدم درخواست دستمزد در امر دعوت تا نکند باری برای انسان‌ها بشوند و کرامتشان زیر سؤال برود. (یونس / ۷۲؛ سبأ / ۴۷)

سه: مهربانی و شفقت با انسان‌ها (ق / ۴۵؛ آل عمران / ۱۵۹؛ شعراء / ۲۱۵؛ حجر / ۸۸)

چهار: بر انگیزتن قوه تفکر و بینش در انسان‌ها (انعام / ۸۰ - ۷۷؛ حج / ۷۳)

۲. انسان‌ها به رفتارهای کریمانه دعوت شده‌اند. (بقره / ۱۶۸ و ۱۷۳؛ مائده ۹۱ - ۹۰؛ نحل / ۹۰؛ مومنون / ۳ - ۱)

۱. صفاتی که با دخالت و اختیار انسان به وجود می‌آیند. (به عبارت دیگر صفات انسانی مرتبط با اختیار و انتخاب انسان)
 ۲. صفاتی که زمینه خلقت انسان ایجاد می‌کند که انسان دارای آن صفات شود. (به عبارت دیگر صفات انسانی ناشی از زمینه‌های خلقت و آفرینش انسان)
- ادامه به بررسی این دو دسته از صفات انسانی پرداخته می‌شود:

الف) صفات ناپسند انسانی مرتبط با اختیار و انتخاب انسان در آیات قرآن

برخی از آیات، به بیان اوصافی ناپسند در انسان‌ها چون: «کفر، جدال، عجله، خصومت، طغیان و بخل» می‌پردازد که با کرامت انسانی منافات دارد.

بررسی آیات مرتبط با این موضوعات، بیانگر آن است که این دسته از صفات منفی انسانی، ارتباطی با ذات و طبیعت او که خدای تعالی به بهترین صورت آفریده (تین / ۴) و او را متصف به کرامت نموده، ندارد؛ بلکه این خود انسان است که با اختیار خود در اکتساب آنها نقش مؤثر دارد. یکی از مهم‌ترین دلایلی که اثبات می‌کند در نگاه صاحب قرآن، این ویژگی‌ها از عناصر ذات و طبیعت انسان نبوده بلکه اکتسابی‌اند، معرفی استثناءها در بیان قرآن و همچنین توبیخ و مؤاخذه کسانی است که به این ویژگی‌ها آلوده شده‌اند. (جعفری، ۱۳۷۹: ۳۸) در حقیقت باید گفت اگر قرآن کریم آن صفات منفی را جزو ذات انسان‌ها می‌دانست، دیگر به نکوهش این ویژگی‌ها نمی‌پرداخت و یا به معرفی و تبلیغ از افرادی که این ویژگی‌ها را ندارند، مبادرت نمی‌ورزید.

بررسی این صفات طرح‌شده در آیات قرآنی، به درک بهتر رویکرد و نگاه قرآن در بیان این ویژگی‌های منفی انسانی، کمک می‌نماید.

۱. بررسی کفر در آیات قرآنی

واژه «کفر» به معنای پوشاندن است و شب را به دلیل فراهم نمودن پوشش برای افراد و کشاورز را به دلیل پنهان نمودن بذر «کافر» نامیده‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۱۴) در اصطلاح به افرادی که نعمت‌های الهی را نادیده گرفته و ناسپاسی می‌کنند و همچنین منکران دین و ایمان و وحدانیت الهی و ارسال رسولان نیز کافر گفته می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۵ / ۳۵۶) گاهی نیز کفر را نقیض ایمان و گاه نقیض شکر و ضد آن معنا نموده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵ / ۱۴۴) که این جزء معانی اصطلاحی این واژه به‌شمار می‌رود و نیز معنای اصطلاحی دیگر این واژه عبارت است از آنچه باعث استحقاق عقاب دائمی و عظیم می‌شود (سیدمرتضی، ۱۴۳۳: ۵۳۴) همان‌گونه که اشاره شد گاه در مقابل اسلام به کار می‌رود و اگر فرد

شهادتین نگفته باشد کافر به حساب می‌آید و گاه در مواجهه با ایمان بوده و آن همان عدم ایمان است به آن چیزی که سزاوار ایمان می‌باشد، مانند توحید الهی و رسالت پیامبر اکرم ﷺ و معاد؛ یا عدم ایمان به ضروریات و احکام دین مانند وجوب نماز، زکات و ... است.

قرآن کریم در آیات متعدد به بیان ویژگی‌های کفار و در حقیقت به معرفی آنها پرداخته است. در این راستا می‌توان به آیات زیر اشاره نمود:

اهل کفر به نشانه‌های الهی در عالم خلقت بی‌توجه‌اند و حتی بعد از تنبیه نیز به آنها ایمان نمی‌آورند. (بقره / ۲۸)

درواقع ایشان کسانی‌اند که حق بر آنها آشکار شده است «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره / ۲۵۶) و در انکار تا جایی پیش رفته‌اند که حتی بعد از رؤیت آیات و نشانه‌های روشن الهی بر کفر و انکار اصرار می‌ورزند. (انعام / ۷)

اینان هم به خود دروغ می‌گویند و با حق‌باوری خویش ستیزه می‌کنند. (انعام / ۲۴) و هم کفرشان، زمینه‌ساز افترا و بدعت نسبت به خداوند شده (مائده / ۱۰۳) و هم زمینه افتراء به ملائکه (با نسبت دادن دختر خدا به آنان) را در آنها ایجاد نموده است. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۲۴ / ۱۴۸) و همچنین کفرشان موجب شده تا ایشان آیات روشن الهی را با سخنانی باطل و بیهوده در هم آمیخته (آل عمران / ۷۰ و ۷۱) و به تکذیب حق بپردازند (عنکبوت / ۶۸) و به اهل ایمان طعنه زنند. (توبه / ۱۲)

برخی از کفار همان اهل کتابی هستند که در انتظار آمدن پیامبر آخر الزمان بودند، اما وقتی با دعوت پیامبر اسلام مواجه شدند و او را نیز شناختند، به او کافر گشتند (بقره / ۸۹) ایشان گرفتار کفری همراه با انکار عالمانه و آگاهانه گشته‌اند. (مجلسی، ۱۹۸۳: ۶۹ / ۹۳)

برخی دیگر از کفار نیز معبودهایی جز خدای یگانه را برای خود برگزیده‌اند تا برای خود جلب عزتی نمایند. (مریم / ۸۱)

از دلایل ناپسندی کفر به‌عنوان صفتی جهت کافران توجه به پیامدهای آن است که از جمله آن مبارزه با حق‌جویان و دادگستران الهی است (آل عمران / ۲۱) و از راه‌های مبارزه آنها توهین و تحقیر و دروغ انگاشتن انبیاء الهی است. (اعراف / ۶۶) اینان، در ادامه راهی که در پیش گرفته‌اند، ارزشی برای مومنان قائل نبوده (هود / ۲۷) و ایشان را تمسخر و استهزا می‌کنند. (بقره / ۲۱۲) با اینکه خود به معتقدات اهل ایمان باور ندارند اما با پیشنهادات خود باورهای مؤمنان را به بازی می‌گیرند. (توبه / ۳۷)

اهل اطعام و کمک به فقرا نیستند، (یس / ۴۷) اما اهل انفاق مال برای بستن راه‌های الهی (ایجاد مانع در مسیر حق) می‌باشند تا که مردم را از راه حق منحرف نمایند. (انفال / ۳۶) جالب‌تر از همه آنکه

خود بر کفر و راه باطل خود آگاه‌اند و بر پیمودن این راه و ماندن در طریق ضلال، اصرار می‌ورزند. (عادیات / ۷) به دلیل اصرار بر طریق باطل، قوه تشخیص درونی و نیروی وجدانشان از بین رفته و گویا بر دل‌هایشان پرده‌ای کشیده شده و هر آنچه از معجزات الهی را که ببینند باور نکرده و با پیامبران الهی به جدال بر می‌خیزند (انعام / ۱۶۵) و اعمال باطلشان برایشان تزئین یافته و همه کارهای خود را خوب می‌بینند. (رعد / ۳۲)

خدای متعال بعد از برشمردن برخی از این ویژگی‌ها، این دسته افراد را مورد نفرین قرار داده و می‌فرماید:

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. (عبس / ۱۷ و ۱۸)

کشته باد انسان، چه ناسپاس است. او را از چه چیز آفریده است.

در ضمن ایشان را نسبت به پروردگارشان سخت ناسپاس معرفی نموده (عادیات / ۶ و ۷) و در روزی که گروهی سپیدروی و گروهی سیه‌روی شوند، اینان را در زمره سیه‌رویان بد عاقبت دانسته است. (آل عمران / ۱۰۶)

با بررسی ویژگی‌های ذکر شده برای «کفر» در قرآن و نیز با عنایت به روایتی که در آن امام صادق علیه السلام به بیان «وجوه کفر» می‌پردازد و از اقسام آن، کفر انکار و جحد و کفر ترک طاعت الهی و کفران نعمت را بر می‌شمارند (کلینی، ۱۳۶۹: ۴ / ۱۰۲) مشخص می‌گردد پذیرش این ویژگی گمراه‌کننده، کاملاً اختیاری و ارادی بوده و این طور نیست که قرآن «کفر» را از صفات ذاتی انسان‌ها بداند و با تقبیح آن در آیات ذکر شده، به نفی کرامت ذاتی انسان‌ها پرداخته باشد.

۲. بررسی ویژگی جدل در آیات قرآنی

صفت «جدل» در انسان‌ها ویژگی دیگری است که بیان آن در قرآن به ظاهر در راستای نفی کرامت انسانی تلقی می‌شود:

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. (کهف / ۵۴)

و به راستی در این قرآن، برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم و [الی] انسان بیش از هر چیز سرِ جدال دارد.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ

وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا. (کهف / ۵۶)

و پیامبران [خود] را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم و کسانی که کافر

شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیله آن، حق را پایمال گردانند و نشانه‌های من و آنچه را [بدان] بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند.

واژه «جدل» در اصل لغت به‌معنای «پافشاری و استحکام» چه در کلام و چه در غیر آن، از راه حق و یا از راه باطل، می‌باشد، این پافشاری می‌تواند از راه مخاصمه (و ستیزه جویی) نیز باشد. (مصطفوی، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۴) ناگفته نماند اکثر استعمال این صیغه در قرآن در منازعه و مخاصمه ناحق بوده، (قرشی، ۱۳۳۷: ۲ / ۲۳) و لذا مورد تقبیح نیز قرار گرفته است.

در اصطلاح، «جدل» نوعی گفتگو است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گرفته است، به‌گونه‌ای که در «مجادله» شاهد جر و بحث و مشاجره دو نفر در برابر یکدیگر هستیم. اصل این واژه از «جدلت الخیل» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده است، گویی گوینده این سخنان می‌خواهد طرف مقابل را به‌زور از افکارش بیچاند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۸۹) گروهی دیگر نیز آن را به‌معنای کشتی‌گرفتن و دیگری را بر زمین افکندن دانسته‌اند که در مشاجرات لفظی نیز به‌کار می‌رود. کلمه «جدل» به‌معنای گفتار بر طریق منازعه و مشاجره نیز به‌کار رفته است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۴۶۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۷۲۹) به هر حال هر گاه این جدال در راه غیر حق باشد، مورد نکوهش واقع می‌شود. به‌عنوان نمونه در سوره هود آیات ۷۴ و ۷۵ در رابطه با جدال حضرت ابراهیم است که می‌فرماید:

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ * إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ.
پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده [فرزنددار شدن] به او رسید، در باره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت ایشان] چون و چرا می‌کرد؛ زیرا ابراهیم، بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده [به‌سوی خدا] بود.

این آیه به مجادله حضرت ابراهیم با ملائکه‌ای اشاره دارد که برای عذاب قوم لوط فرود آمده بودند، تا شاید بتواند عذاب را از آن قوم برطرف سازد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰ / ۴۸۷) و اگر این جدال، کار قبیحی بود در آخر آیه، به صفات ارزشمندی چون «حلم و بردباری» ستوده نمی‌شد. این صفات ذکرشده نشان می‌دهد جدال ایشان از سر شفقت و رأفت صورت گرفته (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۲ / ۹۶) و جدالی محمود بوده است. (ابن‌عاشور، بی‌تا: ۱۵ / ۸۹)

این بیان نشانگر عدم تقبیح جدل به‌عنوان یک صفت ذاتی انسانی است. جدل یکی از سه روش منطقی در مقام مواجهه با مردم و منکران حقایق، است، همان‌گونه که می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵) که در کنار جدل، دو راه دعوت با حکمت و اندرز نیکو نیز بیان می‌گردد. همچنین جدل یکی از صناعات خمس است که به بهره‌گرفتن از

مسلمات نزد خصم نیز گفته می‌شود و منجر به قانع کردن یا اسکات خصم می‌شود، (مظفر، ۱۳۸۷: ۲ / ۳۳۱) و قرآن در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ (عنکبوت / ۴۶) با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است، مجادله نکنید».

تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود؛ چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر همراه آن. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۶ / ۳۲۷)

بنابراین نتیجه می‌شود، بیان قرآن در رابطه با نسبت دادن ویژگی جدل به انسان‌ها منافاتی با وصف کرامت در آنها ندارد و بیانگر وجود این ویژگی در انسان‌ها است که اگر در راه خیر به کار گرفته شود نه تنها مذموم نمی‌باشد، بلکه ستودنی است و بهره بردن از آن در راه اصرار بر جهل و ناسپاسی مذموم است.

۳. بررسی صفت عجله در آیات قرآنی

«شتابزدگی» و «عجله» یکی دیگر از صفات ناپسند انسانی به‌شمار می‌آید که در برخی از آیات به آن اشاره شده است، مانند: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ (اسراء / ۱۱) و آدمی شتابزده است». در این راستا لازم به ذکر است که «شتابزدگی» کیفیتی خاص برای حرکت از یک مبدأ به یک مقصد است و لزوماً جزئی از ماهیت وجودی انسان و از ویژگی‌های ذاتی او به حساب نمی‌آید، بلکه تنها می‌تواند صفت برخی از انسان‌ها باشد. دلیل این بیان توجه به آیه ۳۷ سوره انبیا است که می‌فرماید:

حُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ. (انبیاء / ۳۷)

انسان از شتاب آفریده شده است. به‌زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم. پس [عذاب را] به شتاب از من نخواهید.

در آیه فوق عبارت «فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» نهی از داشتن این ویژگی است. روشن است اگر صفتی، از نظر خدای متعال جزئی از ماهیت وجودی انسان محسوب شود، قابل رها کردن نیست، در نتیجه نمی‌تواند مورد نهی قرار گیرد. افزون بر این امر، در بسیاری دیگر از آیات قرآن، انسان به صبر و شکیبایی که صفتی مقابل عجله است، امر شده و به بیان فضایل آن پرداخته شده است. (جعفری، ۱۳۷۹: ۴۰)

پس این آیات افزون بر اشاره به واقعیتی از زندگی انسان‌ها، تذکری به انسان‌ها می‌دهد تا با کسب صبر و حوصله و افزودن میزان تحمل خود، هر چه بیشتر خود را از آفات این ویژگی ناپسند اخلاقی رهایی بخشد. انسان‌ها به‌دلیل حفاظت از خویشتن و تلاش برای رسانیدن خود به مراتب متصور از کمالات، گاه با صفت عجله عمل می‌کنند، همان‌طور که در این آیه به این امر اشاره شده است:

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا. (اسراء / ۱۱)

و انسان [همان گونه که] خیر را فرا می خواند، [پیشامد] بد را می خواند و انسان همواره شتابزده است.

در این آیه «دعا» معنای وسیعی دارد و هر گونه طلب و خواستن را شامل می شود؛ اعم از اینکه با زبان بخواهند، یا در عمل برای به دست آوردن چیزی بپا خیزند و تلاش کنند؛ عجل بودن انسان برای کسب منافع بیشتر سبب می شود که نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد و بر اثر سوء تشخیص، بدی ها را از او تقاضا می نماید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲ / ۴۰) امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید:

راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبدا از خدا چیزی بطلبی که نابودی تو در آن است، در حالی که گمان می بری، نجات تو در آن می باشد. (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۴۱)

نمونه هایی از این گونه تقاضاهای عجولانه که به ضرر انسان ها نیز تمام شده است، جمله «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ پس اگر از راستگویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می دهی برای ما بیاور» است که در سوره اعراف آیه ۷۰ در شرح احوال قوم هود و در سوره هود آیه ۳۲ در شرح احوال قوم نوح بیان شده است؛ نمونه دیگر از این دست تقاضاهای عجولانه، این سخن کفار است:

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. (انفال / ۳۲)

و [یاد کن] آن هنگام که گفتند: خدایا! اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگ هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

که برخی از مفسرین با توجه به آیه ۱۱ اسراء که به عجل بودن انسان در دعا و طلب اشاره دارد، آیه شریفه پیش گفته را شاهد مثالی از دعا های عجولانه کفار اشاره نموده اند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸ / ۲۴) و برخی دیگر نیز این کلام را دعای «نعمان بن حارث فهری» ذکر نموده اند که در روز غدیر خم هنگام مواجهه با اعلام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اسلام و بعد از اعتراض به ساحت نبوی - با این طلب عجولانه - به عذابی دفعی مبتلا گردید. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۹ / ۲۷۸؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۲ / ۳۸۱) شایان ذکر است خدای تعالی، پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله خود را نیز به طمأنینه و تحمل فرا می خواند و از اینکه او در مواجهه با وحی الهی و بیان آن به مردم عجله نماید، پرهیز داده می شود و به او می فرماید:

در خواندن قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن، و بگو: «پروردگارا، بر دانشم بیفزای». (طه / ۱۱۴؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۷ / ۵۱)

همه مواردی که ذکر گردید بیانگر ذاتی نبودن صفت عجله در انسان هاست و همین امر نشانگر عدم منافات بیان این صفت برای انسان در قرآن، با کرامت انسان هاست.

۴. بررسی ویژگی خصومت انسان در قرآن

یکی از ویژگی‌هایی که به ظاهر منافی با کرامت انسانی است و قرآن آن را ذکر نموده بیان خصومت بین انسان و خداوند است، که تنها در دو آیه به خصومت و دشمنی انسان با خدا اشاره شده است. مسلماً این بیان خاص که دارای شأن نزول مشخصی هم است، دلالت بر خصومت همه انسان‌ها با خدا را ندارد. جدای از این امر، در قرآن کریم آیات پرشماری در وصف عباد صالح و محب و دوستدار خدا وجود دارد که در راه دوستی خداوند حاضر به بذل مال و جان خود شده‌اند.

قرآن کریم بیان می‌دارد:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. (بقره / ۱۶۵)

کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

در آیاتی دیگر نیز «ابتغاء مرضات الله» و «ابتغاء وجه رب» را ویژگی‌های انسان‌هایی بر می‌شمرد که وجهه همت و آرزوی خود را طلب رضا و محبت پروردگارشان قرار داده و تا پای جان برای آن کوشیده‌اند. واژه «ابتغاء» به معنای طلب و خواست شدید و موکد (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱ / ۳۱۰) و نیز به معنای کوشش فراوان در راه طلب است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۳۸)

گاه رابطه عشق انسان‌ها با خدا تا بدانجاست که حاضرند در این راه جان خود را فدا نمایند: «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره / ۲۰۷) و پروردگارشان به بالاترین بها خریدار جان آنها می‌شود (توبه / ۱۱۱). و گاه این رابطه دوستی با معبود، منجر به انفاق‌های خالصانه ایشان می‌شود:

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَّبِئَاتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ... (بقره / ۲۶۵)

و مثل [صدقات] کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند

گاهی نیز این رابطه حب الهی، بر انگیزاننده صبر آنها است:

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ. (رعد / ۲۲)

اشارت الهی در مورد خصومت و دشمنی انسان با خداوند، که در ذیل دو آیه ذیل وارد شده است: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (یس / ۷۷) در حقیقت برای تنبیه و آگاهی بخشی به انسان‌هایی است که راه دشمنی با خدای تعالی را در پیش گرفته و مبدأ آفرینش خود را فراموش نموده‌اند و قابل تعمیم به همه انسان‌ها نیست، همان‌گونه که ذکر انسان‌های عاشق و شیفته الهی، بیان شرح احوال برخی از انسان‌هاست و وجود رابطه عشق را برای همه انسان‌ها بیان نمی‌نماید.

این در حالی است که حتی آن خصومت‌ها که می‌تواند از آثار حیات دنیوی باشد با تغییر رویکرد انسان‌ها به دنیا و معبودشان قابل تغییر خواهد بود، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً» در دل‌های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت نهادیم. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳ / ۷۲)

بنابر این بیان این ویژگی برای برخی از انسان‌ها منافاتی با کرامت ذاتی ایشان ندارد و ویژگی است که به اختیار خود برگزیده‌اند و در سرشت و ذات آنها قرار داده نشده است.

۵. بررسی صفت یأس و فرح انسان‌ها در قرآن

صفت ناامیدی در انسان‌ها یکی دیگر از ویژگی‌هایی است که قرآن به آن اشاره نموده و در مورد آن می‌فرماید:

وَلَيْئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ لِيُؤْسَ كُفُورًا * وَلَيْئِن أَدَقْنَا نَعْمَاءَ بَعْدَ صَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ * إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ. (هود / ۱۱ - ۹)

و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر - پس از محنتی که به او رسیده - نعمتی به او بچشانیم حتماً خواهد گفت: گرفتاری‌ها از من دور شد! بی‌گمان، او شادمان و فخر فروش است. مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود.

معنای «فرح» در آیه یادشده معنای مطلق شادی نیست، بلکه در کتب لغت «فرح» در شادی مذموم که موجب تکبر می‌شود، استعمال شده و سرور و حبور را ناشی از تفکر دانسته‌اند. (قرشی، ۱۳۳۷: ۵ / ۱۵۷) از معنای دیگر فرح، انبساط خاطری است که با لذتی گذرا و در ازای لذات بدنی دنیوی در انسان ایجاد می‌شود؛ برای همین است که مورد نهی قرآن واقع شده و قرآن، مؤمنان را از آن برحذر داشته است، مانند: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید / ۲۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۲۸)

البته قابل ذکر است که برخی از مفسران استعمال «فرح» در قرآن را دو گونه مثبت و منفی دانسته‌اند؛ معنای ناپسند فرح، در مواقعی است که این کلمه به‌تنهایی به‌کار رود و هر زمان که مقید گردد، می‌تواند در معانی پسندیده باشد. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶ / ۲۱۶) به‌عنوان مثال: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (آل عمران / ۱۷۰) به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده شادمانند». و آیه «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص / ۷۶) قومش به قارون گفتند: از کثرت مال، شادمان متکبر مباش که خدا متکبران را دوست ندارد.» که در اولی مقید شده و دارای معنای مثبت است و در دومی مطلق آمده و دارای معنایی منفی است.

در ادامه می‌توان گفت که آیات ابتدایی این مبحث که به یأس اشاره دارند به وجود صفت کوتاه‌بینی در برخی از انسان‌ها که منجر به دید تنگ‌نظرانه در آنها می‌شود، توجه نموده‌اند؛ این افراد تنها وضع حاضر را دیده، و از آینده دورتر خود غافل می‌شوند، اگر نعمت از دستشان برود، دیگر بازگشتی برای آن نمی‌بینند و به ناامیدی می‌افتند، به یاد نمی‌آورند که آنچه داشته‌اند از خدای سبحان بوده و اگر او بخواهد می‌تواند دوباره آن را برگرداند و اگر (نعمتی به آنها برسد یا) نعمت از دست رفته آنها دوباره برگردد، خیال می‌کنند مالک آن نعمت هستند، برای همین مسرور و فخور شده و خدا را در این سرنوشت خود هیچ‌کاره می‌دانند، غفلت آنها مقدمه تفاخر و فخرفروشی می‌گردد. (طباطبایی ۱۳۷۴: ۱۰ / ۲۳۵)

با دقت در آیه فوق که در ذیل خود استثنایی را برای این دسته از انسان‌ها ذکر نموده است، کاملاً آشکار می‌شود ویژگی‌های «یأس» و «فرح» که در آیات مذکور آمده، عام نبوده و شامل همه انسان‌ها نمی‌شوند، بلکه انسان‌هایی نیز وجود دارند که به‌واسطه نوع نگرش و همچنین نوع اعمالشان از این آفات به‌دور مانده‌اند و بیان این ویژگی برای دسته‌ای از انسان‌ها مغایرتی با کرامت ذاتی همه آنها ندارد.

۶. بررسی ویژگی طغیان انسان‌ها در قرآن

صفت منفی دیگری که قرآن کریم برای برخی از انسان‌ها برمی‌شمارد ویژگی «طغیان» و از حد خارج شدن است: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَن رَّأَهُ اسْتَعْتَضَىٰ» (علق ۶ و ۷) حقا که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز می‌پندارد.» اما آیا این بیان قرآن می‌تواند منافاتی با کرامت ذاتی انسان که به آن ستوده شده، داشته باشد، این مطلبی است که لازم است مورد بررسی قرار گیرد.

«طغیان» که در معنای تجاوز از حد در عصیان و نافرمانی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۰۴) و تعدی از حد متعارف به‌کار می‌رود (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷ / ۸۲) طبق آیات بر اثر احساس استغنا در انسان ایجاد می‌شود. فخر رازی، استغنا را بی‌نیازی جستن معنا کرده و نکته لطیفی از آن استخراج نموده و می‌نویسد:

«معنای آیه این است که انسان، سرکش می‌گردد برای آنکه می‌پندارد خودش توانگری و بی‌نیازی را جسته است؛ یعنی ثروت و دارایی‌اش را بر اثر کوشش و تدبیر و کار خود دانسته نه لطف و بخشش پروردگار.» (رازی، ۱۴۲۰: ۳۲ / ۲۲۰) و خداوند همین خودخواهی و پندار بی‌جا را از قارون نقل کرده که او می‌گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». (قصص / ۷۸)

مطالعه در حال انسان‌ها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می‌آورد و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است، نسبت به بندگی خدا روی برتافته، به سرعت از او فاصله می‌گیرند و فاصله گرفتن از خدا با نزدیک شدن به بدی‌ها همراه است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۴۳۳) و دلیل این دوری ایشان، حس بی‌نیازی و استغنا به پروردگارشان بوده و نه غنایی که شامل‌شان شده است (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰ / ۷۸۲) و دلیل دیگر این دوری، دل بستن به اسباب دنیوی است که در نهایت می‌تواند منجر به کفر نیز بشود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۵۵۱)

با توجه به شیوه حکومت‌های استکباری و مشاهده خوی ستیزه‌جویانه و طمع‌کارانه آنها در قبال دیگران اینک درک بهتری از این بیان قرآنی به دست می‌آید. نمونه‌ای از این حکومت‌ها حکومت فرعون است که ویژگی‌های آن در آیات متعدد مورد اشاره قرار گرفته است که اهم آنها عبارتند از: تکذیب آیات الهی (آل عمران / ۱۱) خداپنداری خویشتن (شعراء / ۲۹)، اتهام زدن به پیامبران (اعراف / ۱۰۹) و مخالفت با آنها (غافر / ۲۶) مخالفت با فرامین الهی (شعراء / ۱۶) خوار شمردن مردمان (زخرف / ۵۴) و ستمگری به آنها (تحریم / ۱۱) گمراه کردن ایشان (یونس / ۸۸) و ناتوان کردن آنان. (قصص / ۴)

از این رو طبق آیات یادشده، این خود فرد است که با تفکری اشتباه، خویشتن را از مسیر کرامت ذاتی الهی دور داشته و به وادی گناه و ظلم کشانده است.

۷. بررسی صفت بخل در قرآن

ماده «بخل» در مقابل جود و سخاوت بوده و در لغت به معنای امساک و نگهداشتن اموالی است که نگهداری آنها سزاوار نیست. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۰۹) «بخل» یکی از ردائل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه در تحت اختیار اوست، منع می‌کند؛ در آیه ذیل به ویژگی بخل در انسان اشاره و می‌فرماید:

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا.
(اسراء / ۱۰۰)

بگو: اگر شما مالک گنجینه‌های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن، قطعاً امساک می‌ورزیدید و انسان، همواره بخیل است.

بررسی دیگر آیاتی که با این آیه هم‌موضوع بوده، بیانگر آن است که این ویژگی، ذاتی انسان‌ها نبوده و ابتلا به این صفت، خاص برخی از انسان‌هاست و نه همه آنها؛ از این رو بیان آن نمی‌تواند منافاتی با کرامت ذاتی انسان‌ها داشته باشد، به‌عنوان مثال قرآن بخل را از صفات کافران می‌داند و می‌فرماید:

آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آنچه را خداوند از فضل و (رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم. (نساء / ۳۲)

از سوی دیگر، آیاتی از قرآن نیز انسان‌ها را با بیان‌هایی گوناگون به پرهیز از بخل دعوت می‌کنند و پرهیز دادن از هر صفتی نشانه‌ای بر ذاتی نبودن و اکتسابی بودن آن صفت به‌شمار می‌رود، به‌عنوان مثال می‌فرماید:

وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم. (محمد / ۳۸)

هر کس بخل ورزد تنها به زیان خود بخل ورزیده و [گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.

در سوره آل عمران ذیل آیه ۱۸۰ نیز می‌فرماید:

و کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می‌ورزند هرگز تصور نکنند که آن [بخل] برای ایشان خوب است بلکه برایشان بد است به‌زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند روز قیامت طوق گردنشان می‌شود میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، این نهی نمودن‌ها و پرهیز دادن‌ها همه بیانگر اکتسابی بودن این صفت منفی و عدم مغایرت آن با کرامت ذاتی اولیه در انسان است.

در سوره نساء نیز توصیه پرهیز از بخل در ضمن یک مجموعه سفارشات اخلاقی اجتماعی و خانوادگی بیان شده است؛ (نساء / ۳۶ و ۳۷) در حقیقت بر اساس آیه مذکور هر آن کس خوی‌های پسندیده اخلاقی ذکر شده را در خود ایجاد کند، می‌تواند از صفت زشت «بخل» نیز، ایمن گردد.

نکته دیگری که در این آیه طرح شده است، دعوت به بخل‌ورزی از جانب این افراد بخیل است، به‌گونه‌ای که دیگران را نیز دعوت می‌نمایند تا چون آنها اهل بخل و امساک گردند؛ این دعوت و طلب

همراهی، خود دلیلی دیگر بر اکتسابی بودن این صفت و عدم مغایرت بیان آن در قرآن، با کرامت ذاتی انسانی است: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ؛ (حدید / ۲۴) همانان که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل ورزیدن وا می‌دارند.» در نهایت برای درمان آن یکی از راه‌هایی که ذکر شده، تغییر رویکرد فرد بخیل است به این صورت که خود را سخاوتمند نشان دهد و حتی از روی ریا بخشش نماید تا نفسش را به طمع شهرت، به صفت سخاوت، ترغیب و منقاد سازد. (نراقی، بی‌تا: ۱ / ۶۶۱) می‌توان گفت با بررسی آیات مذکور، مشخص می‌گردد که قرآن این ویژگی را صفتی اکتسابی برای انسان‌ها می‌داند.

ب) صفات انسانی ناشی از زمینه‌های خلقت و آفرینش انسان

گاه قرآن به بیان ویژگی‌هایی در انسان می‌پردازد که مربوط به زمینه خلقت او بوده (و در حوزه اختیار او قرار نمی‌گیرند) باید گفت در قرآن اصل زمینه، مورد ملامت و توبیخ قرار نمی‌گیرد، بلکه اکتفا نمودن انسان به این زمینه و بستر است که مورد مذمت واقع شده و تقبیح می‌شود. (غفارزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۹) در حقیقت اگر قرآن صفاتی را متذکر شود که هم قبیح‌اند و هم اکتسابی نبوده و ذاتی او به حساب می‌آیند، بدین جهت مورد ملامت قرار می‌گیرند که او سعی در اصلاح و تغییر آنها نکرده و به داشتن آنها اکتفا نموده است. از این ویژگی‌ها جهت احتراز از طولانی شدن کلام تنها به معرفی دو صفت «حرص» و «ضعف» اشاره می‌شود.

۱. بررسی صفت هلوع و دوستی مال در انسان

«هلوع» صیغه مبالغه از ریشه «هلع» است (فیومی، ۱۴۱۴: ۲ / ۶۳۹) که تنها یک‌بار در قرآن به کار رفته و مورد اختلاف دیدگاه‌های مفسران نیز می‌باشد. (حلیمی جلودار و براریان، ۱۳۹۶: ۲۵) این واژه به چند معنا ذکر شده، از شدت ضجر و جزع (زمخشری، ۱۴۱۷: ۳ / ۴۰۶) و گرسنگی (قرشی، ۱۳۷۱: ۷ / ۱۵۹) گرفته تا معنای «حریص». (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱ / ۶۳۹)

در دیدگاه سید محمدحسین طباطبایی مهم‌ترین علت هلوع بودن انسان‌ها، وجود اصل حب ذات در آنها است که صفت بدی نبوده و گاه آدمی به جهت گم‌کردن منطق این نیرو، این حرص فطری را از اعتدال خارج می‌کند و موجب انحراف آن می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۱۸) به دست آوردن یک دسته خصلت‌های نیک اخلاقی چون انفاق و ایثار و کرامت طبع و بذل خیرات و اتصال به درگاه الهی از طریق نماز و عبادت، می‌تواند این ویژگی را در مسیر صحیح خود قرار دهد. همان‌طور که در ادامه آیه ۱۹ سوره معارج به این امر اشاره داشته و بیان می‌فرماید کسانی که اهل نماز هستند و در اموالشان سهمی برای محرومین و فقیران قرار می‌دهند و به فکر قیامت خود بوده و در پاکدامنی کوشا هستند و اهل حفظ

امانات و پیمان‌هایشان هستند؛ ایشان به حقیقت از «هلوع» بودن به دور شده‌اند.^۱ (جعفری، ۱۳۷۹: ۴۲)

در حقیقت ویژگی «هلح» یا «حرص» به‌خودی‌خود از رذائل اخلاقی نیست؛ زیرا وسیله‌ای است که انسان را دعوت می‌کند تا خود را به سعادت و کمال وجودی‌اش برساند، هنگامی این صفت بد (و رذیله) می‌شود که انسان آن را درست تدبیر نکند و در هر جا پیش آمد به‌کار گیرد. این انحراف در سایر صفات انسانی نیز می‌تواند پیش آید. هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود، فضیلت است و اگر به طرف افراط یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می‌شود. انسان در بدو پیدایش خود در حالی که طفل است، خیر یا شر خود را با غرائز عاطفی می‌سنجد و برای به‌دست آوردن آنچه که دوست دارد هر چه بیشتر حرص می‌ورزد و هنگامی که به مشکلی برمی‌خورد دچار جزع و ناآرامی می‌شود، کودک هم‌چنان بر این حال هست تا به حد رشد و عقل برسد و حق و باطل و خیر و شر را تشخیص دهد. در این هنگام است که بسیاری از حق و باطل‌ها در نظرش تغییر می‌یابد و می‌فهمد اصرار بر حق و باطل‌های دوران کودکی که منشأ همه آنها هوای نفس بود، مساوی است با تعرض به حقوق دیگران و او با عنایت الهی به خیر واقعی حرص می‌ورزد و از شر اخروی می‌هراسد، در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی‌شود و پیرامون گناه نمی‌گردد. چنین فردی حرص خود را در هنگام برخورد با گناه با انجام اطاعت پروردگار و حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را نیز با فضیلت صبر کنترل می‌کند، همچنین هنگام برخورد با مصیبت، جزع خود را با فضیلت صبر حفظ می‌نماید. مسلماً این انسان دارای یک مجموعه صفات برتر است که قرآن کریم به آنها اشاره داشته که از جمله آنها اهل تعبد و بندگی و نماز بودن ایشان و رعایت امانت و پیمان‌ها و اقامه شهادت راست و حفظ دامن از آلودگی‌ها می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۲۰)

با توضیحات علامه طباطبایی روشن می‌شود که قرآن این ویژگی را از عیوب انسان‌ها به‌شمار نیاورده، بلکه «حرص» را خصلتی ذاتی می‌داند که در نهاد او قرار داده شده و خداوند خود صلاح دانسته که این ویژگی را به انسان‌ها ارزانی دارد تا در کسب آنچه که خیرشان است کوشا باشند. دوم آنکه این آیات در حال تذکر به انسان‌ها هستند تا از به انحراف افتادن این صفت ارزنده جلوگیری نمایند. این امر، میسر و مقدور نیست مگر به تأدیب نفس و تربیت آنکه قرآن کریم راه‌های تربیت را بیان کرده است.

۲. بررسی صفت ضعف در انسان‌ها

ویژگی دیگری از انسان که به زمینه خلقت او برمی‌گردد و بیان آن از جانب خدای تعالی، تحقیر انسان

۱. إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ. (معارج / ۲۵ - ۱۹)

محسوب نمی‌شود، بلکه هشدار است بر روح تلاشگر او تا خود را به کمالات علمی و اخلاقی مزین سازد، همان ویژگی «ضعف» وجودی او است، آنجا که می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء / ۲۸)

خلقت طبیعی انسان، از همه جوانب وابسته به زنجیر واقعیات درونی و بیرونی است، کمترین خللی در یکی از حلقه‌های این زنجیر، آشفتگی‌های جسمی یا روحی را برای انسان به همراه دارد. بیان این واقعیت برای انسان‌ها، تذکری سودمند در راستای شناخت بهتر خود و به فعلیت رساندن استعدادها و وجودی در کنار ضعف‌های موجود، به‌شمار می‌رود. ضعف‌هایی که گاه در نوع و تفاوت استعدادهای آنها وجود دارد و گاه در کمیت آنها و مهم‌تر از همه در علم و دانش و بینش انسان نسبت به بسیاری از قوانین مادی و معنوی عالم است؛ بیان وجود این ضعف و محدودیت، نه تنها منافاتی با کرامت ذاتی انسان ندارد، بلکه پیامی به او خواهد بود تا در جهت کسب هر چه بیشتر علم و دانش و اخلاق قدم بردارد.

نکات قابل توجه در بررسی رویکرد قرآن در آیات به ظاهر منافی کرامت انسان

قابل ذکر است، در راستای بررسی رویکرد قرآن در آیات منافی کرامت، لازم است به نکات دیگری غیر از موارد یادشده توجه کرد، تا نتایج به‌دست آمده به حقیقت نزدیکتر باشد.

۱. توجه به قواعد بلاغی مانند مجاز اسم خاص از تعبیر عام

یکی از قواعد بلاغی، توجه به برخی از مجازات در تعبیر قرآنی است که بر مبنای آن نمونه‌های فراوانی می‌توان یافت که در آنها تعبیر عام مانند «ناس» یا «انسان» به کار رفته، اما «مصدق خاصی» از آن مدنظر بوده است. مانند لفظ «الذین» در آیه ذیل که مقصود از آن «نعیم بن مسعود» است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴ / ۷۹)

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ. (آل عمران / ۱۷۳)

همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند؛ پس، از آن بترسید. ولی این سخن [بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.

همچنین در سوره نساء منظور از «الناس» در آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء / ۵۴) پیامبر اسلام است. (طبرسی، ۱۳۶۰: ۵ / ۱۹۰)

مثال دیگر کلمه «فرعون» است که اسم عام برای تمام سلاطین مصر بوده، درحالی که در بسیاری از آیات به پادشاه زمان حضرت موسی علیه السلام اشاره دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ۲ / ۶) همچنین واژه «ام‌القری» که اسم خاص برای مکه نیست بلکه به معنای شهری است که مرکزیتی داشته باشد؛ خواه مرکز کشور و خواه استان یا شهرستان و به طور خاص برای مکه به کار برده می‌شود. (شریعتی، ۱۳۴۶: ۸) دیگر، اسم «طور» است که اسمی عام برای هر کوهی می‌تواند باشد و به طور خاص بر کوه معینی به کار برده شده است. (صافی، ۱۴۱۸: ۱ / ۱۵۱)

بنابر این با توجه به این قاعده، در مواردی نیز که انسان با لفظ عام به کار برده شده است، می‌تواند شخص و یا اشخاصی با ویژگی خاص مد نظر باشد، که لازم است شأن نزول آیات مد نظر قرار گیرد.

۲. توجه نمودن به استثناءات قرآنی

در آیات قرآن از استثناءهای متصل و منفصل فراوانی سخن به میان آمده و به خصوص هر جا که ویژگی‌هایی را برای انسان به طور عام برشمرده، موارد استثناء را پس از آن ذکر کرده است. این امر، مطلب مهمی است که اگر مورد غفلت واقع شود، به معنای مورد نظر آیه آسیب وارد می‌نماید، به طور مثال قرآن در سوره عصر می‌فرماید:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ. (عصر / ۳ - ۲)

انسان دستخوش زیان است، مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

در این آیات ابتدا لفظ «الانسان» که در معنای اسم جنس برای انسان به کار می‌رود ذکر گردیده تا تأکیدی بر زیانمند بودن همه انسان‌ها به دلیل کاسته شدن سرمایه‌های عمر و جوانی ایشان در هر لحظه باشد، (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۷ / ۲۶۳) و سپس استثناء از این امر؛ یعنی وجود مؤمنان بیان گردیده است. در بسیاری از آیات دیگر، نیز قرآن کریم تعابیری متشابه را به کار برده است؛ به طور مثال در سوره غافر می‌فرماید: «مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا؛ (غافر / ۴) جز آنهایی که کفر ورزیدند [کسی] در آیات خدا ستیزه نمی‌کند». و در سوره نساء می‌فرماید:

فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ. (نساء / ۵۵ - ۵۴)

ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم. پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند.

در این آیات که به جهت نمونه از این دست، آورده شد به روشنی به موارد استثناء اشاره شده است؛ که اگر این امور مورد توجه قرار نگیرند، به فهم درست از بیان ویژگی‌های انسانی در قرآن لطمه وارد می‌شود.

نتیجه

از آنچه به تفصیل گذشت نتایج زیر قابل توجه است:

۱. در قرآن کریم در کنار آیاتی که از عزت نفس و کرامت انسان سخن به میان می‌آورد، آیاتی وجود دارد که به ظاهر منافی با کرامت انسان است و این می‌تواند شبهه تناقض را به ساحت قرآن وارد کند.
۲. آیات به ظاهر منافی کرامت انسان در یک دسته‌بندی بر دو نوع قابل تقسیم است؛ در برخی صفات ناپسندی به انسان نسبت داده شده که لازمه خلقت ابتدایی او بوده و در برخی دیگر صفات ناپسندی به انسان نسبت داده شده که جنبه اکتسابی دارد.
۳. دیدگاه قرآن در ارتباط با صفات یادشده به قرار زیر است که در مورد صفاتی که ریشه‌هایی در خلقت ابتدایی دارد، انسان با تقویت دسته‌ای از صفات مثبت انسانی مانند تقویت روح بخشنده‌گی در خود یا توانمند ساختن خود در صفات مثبت، قادر به مهار صفات ناپسند بوده و به این ترتیب کرامت انسانی خود را پاسداری می‌کند و در مورد دسته دوم از صفات، این‌گونه صفات از عوارضی است که متوجه شخصیت انسان شده و به راحتی از طریق مبارزه انسان با نفسانیات خود قابل برطرف شدن بوده و لطمه‌ای به کرامت ذاتی او وارد نمی‌سازد.
۴. بیان این ویژگی‌های ناپسند، پیام تربیتی ویژه‌ای برای انسان‌ها دارد که همان توجه به تهذیب و پاک‌سازی هرچه بیشتر نفس است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، التحریر و التنویر، بیروت، موسسه تاریخ العربی.
- جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۹، انسان در اسلام، گردآوری محمد رضا جوادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۹، کرامت در قرآن، تهران، رجاء.
- _____، ۱۳۸۴، تفسیر انسان به انسان، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۹، انسان از آغاز تا انجام، قم، اسراء، چ دوم.
- حسکانی، عیدالله بن احمد، ۱۴۱۱ ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم.
- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الکتب العربی.
- سها، ۱۳۹۳، نقد قرآن در فضای مجازی، بی جا، بی نا.
- سیدمرتضی، علی بن حسین، ۱۴۳۳ ق، الذخیره فی الکلام، بیروت، موسسه التاریخ العربی.
- شریعتی، محمدتقی، ۱۳۴۶، تفسیر نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- صافی، محمود بن عبد الرحیم، ۱۴۱۸ ق، الجدول فی اعراب القرآن، دمشق و بیروت، دار الرشید و مؤسسه الإیمان.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، مجمع البیان لعلوم القرآن، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران، فراهانی.
- _____، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم، دار الهجرة.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- مجلسی، محمد باقر، ۱۹۸۳ م، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
- محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۹، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دار الحدیث.

- مدرسی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *تفسیر هدایت*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۷، *المنطق*، ترجمه علی شیروانی، قم، دار العلم.
- مظفری، حمیده و سیده فریبا امامی، بی تا، «اتانازی از دیدگاه قرآن»، مجموعه مقالات قرآن و طب.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- _____، ۱۳۸۲، *برگزیده تفسیر نمونه*، به کوشش احمدعلی بابایی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نراقی، مهدی، بی تا، *جامع السعادات*، بیروت، مؤسسة الأعلمی.

ب) مقاله‌ها

- حلیمی جلودار، حبیب الله و رقیه براریان، ۱۳۹۶، «نقد آراء مفسران درباره واژه «هلوع» در آیه ۱۹ معارج»، *مطالعات تفسیری*، ش ۳۱، ص ۴۲ - ۲۵، قم، دانشگاه معارف اسلامی.
- سلطانی، محمدعلی، ۱۳۸۵، کرامت انسان از نگاه قرآن، *آینه پژوهش*، ش ۱۰۲، ص ۴۱ - ۳۰، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- غفارزاده، علی، ۱۳۸۶، «کرامت انسان در افق قرآن»، *فصلنامه ادبیات و علوم انسانی*، ش ۶ - ۷، ص ۱۳۱ - ۱۰۹، شهرکرد، دانشگاه شهرکرد.

